

فوريه ۱۸۴۸ پرولتاريا بعنوان يك طبقه اجتماعي
مانيفست خود را براي رهائي خویش ارائه ميدهد



تصويری از چاپ سال ۱۸۴۸ مانيفست حزب کمونيست

صدای انترناسیونالیستی

E-mail: internationalist.voice@gmail.com

Homepage: www.internationalist.tk

تلگرام: <https://t.me/intvoice>

"شبحی در اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب مقدس این شبح متحد شده‌اند... حال تماما وقت آن در رسیده است که کمونیستها نظرات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابل افسانه شبح کمونیسم، مانیفست حزب خود را قرار دهند." مانیفست کمونیست

مقدمه

در دوم اسفند ۱۲۲۶ شمسی (۲۱ فوریه ۱۸۴۸) در چاپخانه ای کوچک در محله «بیشاپ گیت» لندن جزوه ای کوچک به زبان آلمانی و تحت عنوان «مانیفست حزب کمونیست» منتشر شد. این کتابچه پایان کار نظام سرمایه داری را بخاطر تناقضات درونی از طریق انقلاب اجتماعی و جایگزینی آن با نظام کمونیستی را اعلام نمود. مانیفست سرریعا بزبانهای مختلف دنیا ترجمه گردید و به یکی از پایه ای ترین و تاثیر گذارترین سند تاریخی پرولتاریا تبدیل گردید.

نکته اساسی این است که مانیفست نه ترشحات نظری دو جوان زیر ۳۰ سال بلکه بیش از هر چیزی بیانگر محصول جمعی و مبارزه اجتماعی پرولتاریا است. این پرولتاریا بود که توانست مارکس را بعنوان اندیشمند برای کمونیسم خود تبدیل کند، نه اینکه مارکس با نبوغ خودش کمونیسم را برای طبقه کارگر ابداع کرد.

ایدئولوژیهای نظام سرمایه داری چنین وانمود می کنند که کمونیسم همان بربریت حاکم بر بلوک شرق بود که با فروپاشی آن جامعه از شر این بربریت رها شد. آنها همچنین اعلام میدارند که سرمایه داری قادر به کنترل بحرانهای خودش شده است و نهایتا اینکه دیگر طبقه ای بنام طبقه کارگر با ماهیت طبقاتی و ضد سرمایه داری وجود ندارد، چرا که جامعه وارد عصر انفورماتیک شده است.

بررسی زمینه های مادی انتشار مانیفست کمونیست و تاکید بر محتوای اصلی آن یعنی سرنگونی نظام بربر سرمایه داری از طریق انقلاب کمونیستی و بر پائی جامعه ای بی طبقه، بیش از هر زمان دیگری معتبر است و نیروی مادی انقلاب کمونیستی یعنی طبقه کارگر همچنان تنها طبقه انقلابی است.

پایه های مادی مانیفست کمونیست

شیوه تولید سرمایه داری ابتداء در انگلستان تکوین یافت و به یک نظام مسلط تولیدی تبدیل گردید، سپس بتدریج خود را به دیگر کشورهای اروپائی گسترش داد. با گسترش سرمایه داری بخش عظیمی از دهقانان از زمین های خود کنده شده و تبدیل به پرولترها شدند. شرایط کار اسفناک تر از امروز بود و کارگران مجبور بودند هفته ای بین ۶۰ تا ۷۲ ساعت در کارخانه ها کار کنند.

با انقلاب صنعتی و تکامل سرمایه داری در انگلستان، ماشین آلات پیشرفته جایگزین ابزار ساده در صنایع و بویژه صنعت نساجی شد. بکار افتادن ماشین های پیشرفته منجر به بیکاری دسته جمعی کارگران شد. کارگران ماشین ها را مسئول بدبختی خود می دانستند و با خشم و نفرت به ماشین ها نگاه میکردند و به وجود ماشین ها اعتراض داشتند. در چنین زمینه ئی بود که کارگران در سالهای

۱۸۱۲ - ۱۸۱۱ شروع به تخریب ماشین آلات کردند و جنبش ماشین شکنان را شکل دادند که معروف به جنبش «لودیسم» شد. برای مدت کوتاهی جنبش «لودیسم» چنان قوی شد که وحشت بورژوازی را بر انگیخت و دولت بریتانیا به سرکوب خونین این جنبش پرداخت. در یک محاکمه دسته جمعی در شهر «یورک» در بریتانیا در سال ۱۸۱۲ تعداد زیادی از فعالین این جنبش به اعدام، تبعید و محکومیت کیفری کشیده شدند. پس از آن قوانینی وضع شد که آسیب زدن به ماشین آلات منجر به مجازاتهای سنگین و حتی اعدام را به دنبال داشت.

شورشهای متعددی نیز در دهه ۱۸۳۰ و دهه ۱۸۴۰ میلادی بوقوع پیوست. یک طبقه اجتماعی، معترض، استثمار شده و طغیانگر در حال ظاهر شدن در تحولات اجتماعی بود. اگر چه بخش رادیکال این جنبش ها خود را «کمونیست» می نامیدند، با این همه کمونیسم آنها ملغمه ای از آرزوهای تخیلی و اقدامات قهرمانه بود. گذشت زمان و تجربیات مبارزه بی ثمر بودن چنین افکار و اعمالی را نشان داد و زیر سوال برد. مبارزه برای بهتر کردن شرایط زندگی نیازمند افقی انقلابی بود.

مانیفست بیانگر بلوغ و بازتاب ظهور یک طبقه اجتماعی در تحولات جامعه است که نه از طریق طغیان و یا شورش ها بلکه با برنامه سیاسی و از طریق انقلاب اجتماعی می خواهد رسالت تاریخی خود را، واژگونی نظام سرمایه داری از طریق انقلاب کمونیستی و بر پائی جامعه کمونیستی بجا آورد.

انتشار مانیفست بیانگر آن است که طبقه نو ظهور اجتماعی بنیادهای اساسی تئوری انقلابی خود را به شکل منسجم و تحت عنوان کمونیسم علمی ارائه میدهد و همچنین ابزار رسیدن به جامعه کمونیستی را نیز ترسیم می کند. این طبقه اجتماعی، تنها طبقه اجتماعی در تاریخ بشری است که هم استثمار شده است و هم انقلابی است و باز تنها طبقه اجتماعی است که نمی تواند خود را رها سازد مگر آن که کل بشریت را رها سازد.

زمینه های شکلگیری مانیفست سازمان کمونیستی

در سال ۱۸۳۴ کارگران مهاجر آلمانی در پاریس «اتحادیه عدالت» را تشکیل دادند. بدنبال شکست قیام ۱۸۳۹ که فعالین اتحادیه عدالت در آن نیز شرکت داشتند، فعالین «اتحادیه عدالت» مجبور شدند فعالیت خود را به لندن منتقل کنند. در لندن اتحادیه فعالیت خود را تحت عنوان «انجمن آموزشی کارگران آلمانی» ادامه داد. مارکس و انگلس در راستای اهداف خود در سال ۱۸۴۶ در بروکسل «کمیته مکاتبات کمونیستی» را تشکیل دادند. نام کمیته به خاطره گرامیداشت کارگران کمونیست که به جرم «مکاتبات کمونیستی» محاکمه و زندانی شده بودند، انتخاب شده بود. «کمیته مکاتبات کمونیستی» تلاش میکرد با گروهها و شبکه های مخفی کارگری ارتباط برقرار کند. یکی از این گروهها که «کمیته مکاتبات کمونیستی» با آنها ارتباط برقرار کرد، اتحادیه عدالت بود. اتحادیه عدالت به مواضع «کمیته مکاتبات کمونیستی» و پیشنهادات مارکس و انگلس در مورد سازماندهی مجدد و همچنین تغییر نام به اتحادیه کمونیستها علاقه نشان داد.

در ژوئن ۱۸۴۷ «اتحادیه کمونیستها» که در واقع از پیوستن «کمیته مکاتبات کمونیستی» به اتحادیه عدالت شکل گرفت، کنگره موسس خود را بر پا کرد. مارکس در کنگره موسس حضور نداشت. «انگلس» و «ویلهلم ولف» از فعالین «کمیته مکاتبات کمونیستی» در آن حضور داشتند. در این کنگره اتحادیه عدالت نام خود را به «اتحادیه کمونیستها» تغییر داد و همچنین تغییراتی در اهداف و سازماندهی خود بوجود آورد. از آن پس سرنگونی بورژوازی از اهداف اتحادیه شد. علیرغم همه اینها ابهاماتی در سبک کار و اهداف اتحادیه وجود داشت. در این راستا مارکس به مبارزه با شعار قدیمی «اتحادیه عدالت» تحت عنوان «همه مردان، برادرند» برخاست. مارکس مطرح کرد که مردانی وجود دارند که مایل نیستند برادرشان باشند.

در سپتامبر ۱۸۴۷ «اتحادیه کمونیستها» پیش نویس مواضع پایه ای خود را تهیه کرد. این پیش نویس متأثر از سوسیالیسم تخیلی و شبیه اسناد فرقه های مذهبی بود. در ماه اکتبر ۱۸۴۷ انگلس پیش نویس را برای مارکس فرستاد. مارکس و انگلس منتقد پیش نویس بودند و حاضر به تأیید آن نشدند و معتقد بودند که مواضع پایه ای باید به لحاظ تاریخی، حوادث را مورد بررسی قرار دهد. در کنگره دوم «اتحادیه کمونیستها» که در اواخر نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۸۴۷ برگزار شد. اتحادیه مواضع سوسیالیسم تخیلی خود را کنار گذاشت و مواضع مارکس و انگلس را مواضع اتحادیه کمونیستها اعلام کرد. از آن پس سرنگونی بورژوازی و برپائی حاکمیت پرولتاریا، الغای جامعه طبقاتی به مواضع اصلی اتحادیه تبدیل شدند. کنگره همچنین به مارکس و انگلس ماموریت داد تا مانیفست اتحادیه کمونیستها را تدوین کنند. مارکس و انگلس مسئولانه و خستگی ناپذیر به تدوین مانیفست پرداختند. در اوایل فوریه ۱۸۴۸ مارکس دستنویس مانیفست را برای چاپ از بروکسل به لندن فرستاد.

متد ماتریالیسم تاریخی مانیفست

"تاریخ تمام جوامع کنونی، تاریخ جوامع طبقاتی بوده است."

ویژگی مانیفست در این است که به لحاظ تاریخی به تمرکز صنایع و نیروی تولید که از ویژگیهای تکامل سرمایه داری است تاکید می کند و همچنین به شکل تاریخی شکلگیری سرمایه داری و به طبع آن شکلگیری طبقات اجتماعی، پرولتاریا و بورژوازی را ترسیم می کند. تاکید بر تضاد آشتی ناپذیری بین این طبقات اجتماعی، اینکه سرمایه داری با رشد خودش گورکن خود را نیز پرورش میدهد و مهمتر از همه اینکه تمرکز صنایع و نیروی تولید پیش شرط انقلاب کمونیستی و جامعه کمونیستی است، روشنی توصیف می شوند. تمرکز صنایع در نظام سرمایه داری منجر به مالکیت اقلیت بسیار ناچیز بر ابزار تولید می شود که مبتنی بر استثمار اکثریت جامعه است. لذا محور مالکیت خصوصی و اشتراکی کردن ابزار تولید به یکی از اهداف اصلی پرولتاریا تبدیل می شود.

مانیفست تضاد کار و سرمایه را منشا مبارزه طبقاتی اعلام می کند، مبارزه طبقاتی که در روند خود از طریق انقلاب کمونیستی باید پرولتاریا را به طبقه حاکمه ارتقاء دهد تا سر انجام دولت و طبقات را از بین ببرد. چرا که قدرت سیاسی تنها زمانی ضروری است که جامعه به طبقات اجتماعی تقسیم شده باشد، بر خلاف جامعه سرمایه داری که فرد و فردیت مهم هستند، مانیفست بر مالکیت اجتماعی تولید تاکید می کند که پیش شرط جامعه ای است که در آن شرط شکوفائی یک فرد شرط

شکوفائی همگان است و این یکی از ارزشمندترین و مهمترین آموزه های مانیفست کمونیست است. مانیفست در صفحات ۶۸ و ۶۹ این چنین می نویسد:

"هنگامی که در جریان تکامل، اختلافات طبقاتی از میان برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد تمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت حاکمه سیاسی بمعنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر بصورت طبقه ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و بعنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی و در عین حال سیادت خود را هم بعنوان یک طبقه از بین میبرد .

بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی، اجتماعی از افراد پدید میآید که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است ."

علت انتخاب نام کمونیسم برای مانیفست

پس از شکست موج انقلاب جهانی در دهه ۲۰ میلادی و پیروزی ضد انقلاب بر ویرانه های انقلاب جهانی در دهه ۳۰، استالینیستها نام کمونیسم را به لجن کشیدند. ایدئولوژیهای بورژوازی نیز به کمک دستگاههای تبلیغاتی خود، بلوک شرق و استالینیسم را همان کمونیسم معرفی کردند و بربریت سرمایه داری دولتی را نیز از پیامدهای کمونیسم معرفی کردند. در چنین زمینه ای بود که تروتسکیستها اعلام کردند چون استالین نام کمونیسم را به لجن کشیده است آنها خودشان را سوسیالیست اعلام می دارند. البته کمونیستهای انترناسیونالیست (چپ کمونیست) بعنوان مدافعان راستین کمونیسم در مقابل گرایشات متفاوت چپ سرمایه همواره از هویت کمونیسم دفاع کرده اند و خود را کمونیست اعلام داشته اند.

اگر چه برای کمونیستها، سوسیالیسم و کمونیسم مفهوم یکسانی دارند، با این وجود، در تاریخ جنبش کارگری، رادیکالترین و پیشروترین بخش از طبقه کارگر همیشه خود را با کمونیسم تداعی کرده است. در چنین زمینه ای بود که اندیشمندان طبقه کارگر، در انتخاب نام «مانیفست کمونیست» لحظه ای هم تردید نکردند. انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی «مانیفست کمونیست» به سال ۱۸۹۰ در این رابطه این چنین می گوید:

"با این وجود هنگام نشر این کتاب نمیتوانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیست به دو نوع اشخاص اطلاق میشد: یکی به طرفداران مکاتب مختلف تخیلی مخصوصا به طرفداران اوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه که هر دو آنها در همان موقع بصورت طریقه های محدودی درآمده و بتدریج در حال زوال بودند. و دیگری به انواع افسونگران اجتماعی که وعده میکردند بی آنکه کوچکترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد کنند مصائب اجتماعی را بوسیله انواع وسائل اکسیر مانند و وصله کاریهای گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت آنها افرادی بودند که در خارج جنبش کارگری قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات "تحصیل کرده" دوخته و از آنها کمک میطلبیدند؛ و برعکس، آن قسمت از طبقه کارگر که به غیر کافی بودن کودتاهای صرفا سیاسی معتقد شده و خواهان تغییر اساسی اجتماع بود، در آن ایام خود را کمونیست میخواند... در

سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم جنبش کارگری... از آنجا که ما از همان موقع عقیده راسخی داشتیم به این که «نجات طبقه کارگر فقط میتواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد» در انتخاب یکی از این دو نام حتی لحظه‌ای هم تردید را جاز ندیدیم و از آن بی‌عده نیز هرگز ب فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوییم.

انترناسیونالیسم مانیفست

"کارگران میهن ندارند. کسی نمی‌تواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد"

انترناسیونالیسم یکی از پایه‌های ترین اصول و پرنسپ طبقه کارگر است که از افقی انترناسیونالیستی منافع کل طبقه کارگر را صرف نظر از نژاد، ملیت، مذهب، زبان و غیره ترسیم می‌کند. انترناسیونالیسم همچنین شرط لازم و ضروری برای ساختن جهان کمونیستی است. جهانی که در آن شرط شکوفائی هر فرد، شرط شکوفائی جامعه است.

انترناسیونالیسم همچنین سنگ محکی است که تعلق یک جریان به اردوی انقلاب و ضد انقلاب را تعیین می‌کند. در جریان جنگ جهانی اول اکثریت قریب به اتفاق احزاب کارگری فعال در انترناسیونال دوم تحت عنوان احزاب سوسیال دمکراتیک با خیانت به انترناسیونالیسم به دفاع از وطن خویش پرداختند و به اردوی بورژوازی منتقل شدند. تنها حزب بلشویک و تعداد معدودی از انقلابیون در انترناسیونال دوم به انترناسیونالیسم وفادار ماندند. همین مسئله در جریان جنگ جهانی دوم نیز تکرار شد. حتی تروتسکیست‌ها نیز تحت عنوان دفاع از انقلاب، کارگران را به قتل عام امپریالیستی فرستادند و به اردوی بورژوازی منتقل شدند، تنها کمونیست‌های انترناسیونالیست بودند که به انترناسیونالیسم پرولتاری وفادار ماندند و معتقد بودند کارگران باید علیه هر دو جبهه مبارزه کنند.

اگر جناح کلام رادیکال چپ سرمایه، چه وطنی و چه غیر وطنی مانند «کمونیسم کارگری» مفهوم انترناسیونالیسم را به لجن می‌کشد و بنام انترناسیونالیسم مواضع و اهداف ضد انقلابی و ناسیونالیستی خویش را تحت لوای انترناسیونالیسم به پیش می‌برد. دیگر گرایش‌های چپ سرمایه آشکارا به «وطن پرستی» خود افتخار نیز می‌کنند و در تنش‌های امپریالیستی بین گانگسترهای کوچک و بزرگ، طرف یکی از آنها را می‌گیرند و کارگران را به کشتار در کمپ یکی از گانگسترها ترغیب می‌کنند. تمامی گرایش‌های متفاوت چپ سرمایه برای توجیه مواضع ارتجاعی و ضد کمونیستی خود سعی می‌کنند به بخشی از استدلال‌های اندیشمندان پرولتاریا توسل شوند که در دوران شکوفائی سرمایه داری مطرح شده است. دورانی که کمونیست‌ها نه از تمامی جنبش‌های ملی بلکه فقط از آنهایی که ماهیت مترقی داشتند، دفاع میکردند.

برای نمونه یکی از جریان‌ها، «میهن پرست»، ضد انقلابی و ارتجاعی وطنی، حزب کار ایران (توفان) برای توجیه «وطن پرستی» خود با تردستی ناشیانه‌ای عنوان می‌کند که «انترناسیونالیسم پرولتاری مکتب میهن پرستی پرولتاریاست». این «میهن پرستان» که در دفاع آتشین‌شان از میهن سرمایه داری‌شان در طول دوران جنگ ارتجاعی و امپریالیستی ایران و عراق، گوی سبقت را از بسیجی‌ها ربوده بودند، کارگران را به گوشت دم توپ شدن برای بورژوازی خودی ترغیب میکردند. «هوشی‌مین» یکی از قهرمانان چپ سرمایه اظهار میدارد، عشق و احترامی به لنین حس می‌کرده چرا که معتقد بوده لنین میهن پرست بزرگی بوده است.

درمقابل به لجن کشیده شدن نام لنین توسط گرایشات متفاوت چپ سرمایه باید خاطر نشان کرد که لنین یک انترناسیونالیست بزرگی بود و خوشبختانه همیشه هم، سرفرازانه انترناسیونالیست باقی ماند. بر خلاف «میهن پرستان» لنین در جریان جنگ جهانی اول نه تنها «میهن پرست» نشد و به دفاع از وطن خود برخواست بلکه شعار «جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنید» را فراخوان داد.

برخلاف «وطن پرستان» وطنی و غیر وطنی چپ سرمایه «اصول کمونیسم» اثر جاودانه انگلس در تکمیل پایه ای ترین مواضع پرولتاریا در باره انقلاب کمونیستی و بخصوص خصالت انترناسیونالیستی آن، ارتجاعی بودن مواضع «وطن پرستانه» را بروشنی به تصویر می کشد. در اصول کمونیسم می خوانیم:

"سوال نوزدهم – آیا ممکن است که این انقلاب در یک کشور واحد انجام شود؟"

جواب – نه، صنایع بزرگ همه ملت های روی زمین و مخصوصا ملت های متمدن را بوسیله ایجاد بازارهای جهانی بطوری به هم متصل نموده است که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش آید، بستگی پیدا می کند.

از طرف دیگر – صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن، تا حدی مساوی نموده است بطوری که در کلیه این کشورها، بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه اصلی اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه، مبارزه قطعی دوره کنونی می باشد. از اینرو انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن، یعنی اقلا در انگلستان – آمریکا – فرانسه – آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت. این انقلاب در هر یک از این ممالک به نسبت آنکه یک کشوری دارای صنایع کامل تر – ثروت بیشتر – قوای تولیدی زیاده تر باشد تندتر یا آهسته تر پیشرفت خواهد نمود. این انقلاب یک انقلاب دنیائی است و لذا یک سر زمین دنیائی نیز انجام خواهد گرفت."

مارکس و انگلس معتقد بودند که رشد سرمایه داری، شکل گیری صنایع بزرگ را به همراه داشته است. صنایعی که مواد خام را از دور افتاده ترین نقاط کره خاکی تهیه می کند و محصولات این صنایع یعنی «کالاها» حتی در دور افتاده ترین نقاط کره زمین رسوخ پیدا می کنند. شیوه تولید سرمایه داری تمامی صنایع و زیر ساخت آنها را بعنوان اجزاء یک کل تبدیل می کند و تمامی ملل را در هم می تند و کل واحدی بنام جهان سرمایه بوجود می آورد و سرمایه داری به یک شیوه تولید مسلط جهانی تبدیل می شود.

تاریخ هر شیوه تولیدی بغیر از شیوه تولید سوسیالیستی را میتوان به دو دوره تقسیم کرد، دوره رشد و شکوفائی و دوره زوال آن شیوه تولیدی. شیوه تولید سرمایه داری که از قرن پانزدهم شروع به رشد کرده بود در اوایل قرن بیستم وارد دوران انحطاط خود شد. بروز جنگ جهانی اول بیانگر آن است که سرمایه داری بعنوان یک شیوه تولید جهانی گندیده شده است و به زنجیر هائی بر دست و پای نیروهای تولیدی تبدیل شده است. از آنجائیکه تولید کالائی، جهانی است، به طبع آن مبارزه طبقه کارگر نیز شکل بین المللی به خود می گیرد و آلترناتیو پرولتاریا، شیوه تولید سوسیالیستی نیز جهانی است، نمیتوان جزایر سوسیالیستی تشکیل داد.

مانیفست بعنوان سندی تاریخی

انتشار مانیفست بیانگر ظهور طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی بود. طبقه ای که با انسجام نظری، تئوری خود را برای مبارزه با نظام بربر سرمایه داری و همچنین آلترناتیو خود را در مقابل سرمایه داری ارائه داد. کمونیزم علم شرایط رهائی پرولتاریا، یک مذهب با اصول دگم و از پیش تعیین شده نیست. مارکسیسم سیال است و از تجارب مبارزه طبقاتی غنی می شود. اگر چه اصول نظری و مبانی پایه ای مطرح شده در مانیفست همچنان معتبر است و چراغ راهنمای پرولتاریا است، با این وجود ابهاماتی نیز وجود دارد که نیازمند تجربه پرولتاریا بود و یا اینکه پس از گذشت زمان جاهائی نیازمند اصلاح بود. در مانیفست ابهاماتی در مورد اینکه پرولتاریا میتواند از دمکراسی بورژوائی استفاده کند و خود را به طبقه حاکمه ارتقا دهد وجود دارد. تنها پس از تجربه کمون پاریس بود که ضرورت در هم شکستن کامل دولت بورژوائی و جایگزینی آن با «دیکتاتوری پرولتاریا» برای طبقه کارگر و اندیشمندان آن محرز می شود. از آنجائیکه «مانیفست کمونیست» تبدیل به یک سند تاریخی شده است، لذا حتی نگارندگان آن نیز به خود حق تغییر در آن را ندادند. مارکس و انگلس در پیش گفتار ۱۸۷۲ بر چاپ آلمانی بر این موضوع این چنین اشاره می نمایند:

"گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویا تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این "مانیفست" شرح و بسط داده شده است رو بهم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی بعمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همانطور که در خود "مانیفست" ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچ وجه اهمیت مطلق نمیتوان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ بشکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمانهای حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آنگاه بمیزان بیشتری در کمون پاریس، یعنی هنگامی که برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را بدست داشت، حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمتها کهنه شده است. بویژه آنکه کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش بکار اندازد". بعلاوه بخودی خود واضح است که انتقاد از نوشته های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیستها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است .

با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه ای ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین ۱۸۴۷ تا امروز را در بر گیرد؛ اقدام به چاپ کنونی "مانیفست" برای ما چنان غیر منتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم ."

مانیفستی برای انقلاب کمونیستی

انقلاب کمونیستی بیش از آنکه امید و رویا یا مدینه فاضله باشد، ضرورتی عینی برای پیشرفت بشریت است. کمونیسم نه تقسیم عادلانه فقر و بدبختی بلکه جهانی شایسته انسانی و برای زندگی بهتر است. انقلاب کمونیستی نیازمند برنامه و نیروئی است که قادر به انجام آن است.

مانیفست حزب کمونیست در اصل برنامه «اتحادیه کمونیستها» بود که توسط مارکس و انگلس به نگارش درآمد. اما مانیفست تجلی ظهور طبقه ای اجتماعی بود که با مانیفست خود ادعای خود را علیه نظام بربر سرمایه داری به شکل دیالکتیکی و تاریخی بیان داشت. مانیفست سرنگونی سرمایه داری را نه از راه توطئه، طغیان، شورش بلکه از طریق انقلاب اجتماعی جهانی و از طریق دگرگون کردن شیوه تولید اجتماعی توسط پرولتاریا که تنها طبقه انقلابی در عصر کنونی است و تنها طبقه ای است که نیروی مادی انقلاب کمونیستی را داراست، بروشنی بیان داشت. پرولتاریا آشکارا برنامه خود را برای سرنگونی انقلابی سرمایه داری از طریق انقلاب کمونیستی و جایگزینی سرمایه داری با «دیکتاتوری پرولتاریا» و سپس حرکت بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی را اعلام داشت.

مانیفست به نقش کمونیستها که منافی جدا از منافع پرولتاریا ندارند بلکه پیشروترین بخش طبقه را تشکیل میدهند، به نقش حزب بعنوان سلاحی ضروری در پیروزی انقلاب کمونیستی اشاره می کند. پرولتاریا خود محصول نظام تولیدی سرمایه داری است و همین پرولتاریا نیز گورکن نظام سرمایه داری است. انقلاب کمونیستی محصول جنبش اکثریت عظیم در جهت منافع اکثریت عظیم جامعه است و سر انجام اینکه این طبقه اجتماعی نمی تواند خود را رها سازد مگر آن که کل بشریت را رها سازد.

"بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند.
پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند،
ولی جهانی را بدست خواهند آورد. کارگران همه کشورها متحد شوید!"

م جهانگیری

دوم اسفند ۱۳۹۱